



# مفاهیم سوره حشر

جزوه سوم

(آیات مبارکه ۱ - آخر سوره)

برگرفته از برگزیده تفسیر نمونه



## سوره حشر [سوره ۵۹]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

محتوای سوره:

این سوره - که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام «یهود بنی نضیر» است - از سوره‌های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به «حزب الله» داده شده است.

محتوای این سوره را می‌توان در شش بخش خلاصه کرد:

در بخش اول که تنها یک آیه است سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است.

در بخش دوم که از آیه ۲ تا ۱۰ می‌باشد ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می‌کند.

در بخش سوم که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می‌دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است.

بخش پنجم که فقط یک آیه است، توصیف بلیغی است از قرآن.

و بالاخره در بخش ششم قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسناى او را بر می‌شمرد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می‌کند. ضمناً نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از «حشر» یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است.

و بالاخره این سوره نیز یکی از سوره‌های «مستحبات» است، که با تسبیح خداوند شروع شده، و اتفاقاً پایان آن نیز با تسبیح الهی است.

فضیلت تلاوت سوره:

در حدیثی از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می‌فرستند، و برای او استغفار می‌کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است.»

بدون شک اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می‌شود و در زندگی انسان پرتو افکن می‌گردد.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

### سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

شأن نزول: در مورد نزول پنج آیه اول این سوره شأن نزول مفصلی ذکر کرده‌اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می‌کردند «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و گفته می‌شود که آنها اصلا اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می‌کند به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.

از جمله این که بعد از جنگ «احد» - غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد - «کعب بن اشرف» با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد صلی الله علیه و آله پیکار کنند.

این خبر از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می‌کردند آمد و می‌خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد، و شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش می‌خواستند در زیر این پوشش وضع «بنی نضیر» را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در بیرون قلعه یهود بود و با «کعب بن اشرف» در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه‌ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند:

یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست این مرد راحت کند! یکی از یهود اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که ضربه کاری قبلا به آنها بزند به «محمد بن مسلمه» که با «کعب بن اشرف» بزرگ یهود آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن «کعب بن اشرف» تزلزلی در یهود ایجاد کرد. به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند، به قلعه‌های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه‌ها بود بکنند یا بسوزانند.

این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند: ای محمد! تو پیوسته از این گونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟ آیه پنجم این سوره نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.

محاصره چند روز طول کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها به دست مسلمانان افتاد.

تفسیر: این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می‌شود، می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گوید، و او عزیز و حکیم است» (سبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم).

و این در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان سرگذشت یهود «بنی نضیر» همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند.

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چرا که نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خداست.

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می‌گوید، هر چند گوش ما توانایی شنوائی آن را ندارد.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَّتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲)

بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته، می‌فرماید: «او (خداوند) کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند!» (هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر).

منظور از «حشر» در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه‌های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان «لأول الحشر» نامیده شده، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود «بنی نضیر» و یهود «خیبر» و مانند آنها.

سپس می‌افزاید: «شما هرگز گمان نمی‌کردید که آنها (از این دیار) خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکمشان آنان را از عذاب الهی مانع می‌شود» (ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله).

آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه‌گاهشان دژهای نیرومند و قدرت‌ظاهریشان بود، ولی از آنجا که خدا می‌خواست بر همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آن که جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند! لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد، و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند» (فاتاهم الله من حيث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایديهم و ایدی المؤمنین).

آری! خدا این لشکر نامرئی، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می‌فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند بی‌خبر از آن که خداوند لشکری از درون به سراغشان می‌فرستد.

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!» (فاعتبروا یا اولی الابصار).

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳)

این آیه می‌افزاید: «و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرر داشته بود آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد» (و لو لا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا). بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه‌هایی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود.

بنابر این منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می‌آمد، خدا می‌خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود، زیرا هر وقت به یاد آن همه دژها و خانه‌های مجلل و مزارع و باغات خود می‌افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان‌شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه‌های روحی فراوانی می‌شدند.

اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می‌افزاید: «و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است» (و لهم في الآخرة عذاب النار).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوار گردند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید هشدار برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی‌نضیر دارند تا مسأله در آنها خلاصه نشود در این آیه مطلب را تعمیم داده، می‌افزاید: «این مجازات (دنیا و آخرت) از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند» (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله).

«و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد (خداوند مجازاتش می‌کند زیرا) خدا مجازات شدیدی دارد» (و من يشاق الله فان الله شديد العقاب).

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵)

در این آیه به پاسخ ایرادی می‌پردازد که یهود بنی‌نضیر - چنانکه در شأن نزول نیز گفتیم - به پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می‌ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه‌های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای این که یهود ناراحت شوند و از قلعه‌ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد).

آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از این گونه کارها نهی می‌کردی؟

آیه نازل شد و گفت: «هر درخت با ارزش نخل را قطع یا آن را به حال خود واگذاشتید همه به فرمان خدا بود!» (ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها فبازن الله).

«و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کنند» (و لیخزی الفاسقین).

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٦)

شأن نزول: از آنجا که این آیه و آیه بعد نیز تکمیلی است بر آیات گذشته، شأن نزول آن نیز ادامه همان شأن نزول است.

توضیح این که: بعد از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» از مدینه، باغها و زمینهای کشاورزی و خانهها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده‌های این غنیمت، و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات مورد بحث نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده‌اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد و او هرگونه صلاح بداند تقسیم می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله این اموال را در میان مهاجرین که دستهای آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد.

تفسیر: حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می‌آید در این آیه حکم غنائم بنی نضیر را بیان می‌کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج عائد جامعه اسلامی می‌شود که از آن در فقه اسلامی به عنوان «فیء» یاد شده است.

می‌فرماید: «و آنچه را خدا از آنان [یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاختید، و نه شتری» (و ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل و لا ركاب).

سپس می‌افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما باشد، «ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد، و خدا بر همه چیز تواناست» (و لكن الله يسلط رسله على من يشاء و الله على كل شيء قدير).

آری! پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است، اینجاست که مسلمانان می‌توانند در چنین میدانهایی هم درس معرفه الله بیاموزند، و هم نشانه‌های حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

### الْعِقَاب (۷)

این آیه مصرف «فیء» را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می‌کند و به صورت یک قاعده کلی می‌فرماید: «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است» (ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل).

یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خداست مفهومی این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی صرف کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی، و مخصوصاً مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها مصرف می‌کند.

پس این مصارف ششگانه ذکر اولویت‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این همه ثروت را برای شخص خودش نمی‌خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است مصرف می‌کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به امامان معصوم علیهم السلام و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می‌رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه‌های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینهاست.

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته، می‌افزاید: این به خاطر آن است «تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد» و نیازمندان از آن محروم نشوند! (کی لا یكون دولة بين الاغنیاء منکم).

این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می‌کند و آن این که جهت‌گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به «مالکیت خصوصی» برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.



و در پایان آیه می‌فرماید: «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خودداری نمائید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است» (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب).

این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمانهاست، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر صلی الله علیه و آله را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد یا غیر آن.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸)

سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام! قرآن همچنان بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه «فییء»- اموال و غنائمی که بدون جنگ عائد مسلمین می‌شود- را ادامه می‌دهد، که در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و بیش از همه تفسیر «ابن السبیل» است.

می‌فرماید: این اموال «برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند» (للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم).

«آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویانند» (یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون).

در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در «اخلاص» و «جهاد مستمر» و «صدق همه جانبه» خلاصه می‌شود.

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنَهُ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)

در این آیه به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته، و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می‌کند، و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می‌فرماید: «و برای کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند» (و الذین تبوؤا الدار و الایمان من قبلهم).

تعبیر به «تبوءوا» نشان می‌دهد که انصار نه تنها خانه‌های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می‌توانستند آماده ساختند و اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحيات انصار می‌باشد پرداخته، چنین می‌گوید: آنها چنان هستند که: «هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست می‌دارند» (یحیون من هاجر الیهم).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مسأله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می‌شود. دیگر این که: «و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند» (و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می‌کنند.

و در مرحله سوم می‌افزاید: «و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند» (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة).

و به این ترتیب «محبت» و «بلندنظری» و «ایثار» سه ویژگی پرافتخار آنهاست.

«ابن عباس» مفسر معروف اسلامی، می‌گوید: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: «اگر مایل هستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود؟! انصار گفتند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمیریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می‌افزاید: «و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگاراند» (و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون).

در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می‌ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می‌ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می‌کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست».

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ  
آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

در این آیه سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می‌آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان «تابعین» معروف شده‌اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می‌دهند.

می‌فرماید: «(همچنین) کسانی که بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی» (و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

به این ترتیب «خودسازی» و «احترام به پیشگامان در ایمان» و «دوری از کینه و حسد» از ویژگی‌های آنهاست.

تعبیر به «اخوان» (برادران) و استمداد از خداوند رؤوف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می‌خواهد تنها برای خود نخواهد.

این آیه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می‌شود، و بیانگر این واقعیت می‌باشد که اموال «فیء» منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می‌شود.

صحابه در میزان قرآن و تاریخ -

در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از «مهاجران» و «انصار» و «تابعین» در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه «صحابه» را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او از بعضی از آنان سرزده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق پاسخ دندان شکنی به این افراد می‌دهد، و ضوابط «مهاجران» راستین و «انصار» و «تابعین» را دقیقاً معین می‌کند.

در «مهاجران» اخلاص، و جهاد، و صدق را می‌شمرد.

و در «انصار» محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هرگونه بخل و حرص را ذکر می‌کند.

و در «تابعین» خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هرگونه کینه و حسد را بیان می‌نماید.

بنابر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می‌دهیم، و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته‌ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می‌سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او رابطه خود را گسستند می‌بریم، این است یک منطقی صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ  
فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱)

شان نزول: جمعی از منافقان مدینه مانند «عبد الله بن ابی» و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود «بنی نضیر» فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه‌های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم، طایفه بنی قریظه و سایر هم پیمانهای شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می‌کنند.

همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان بنی نضیر به نام «سلام» به «حی بن اخطب» که سرپرست برنامه‌های بنی نضیر بود گفت: اعتنائی به حرف «عبد الله بن ابی» نکنید، او می‌خواهد شما را تشویق به جنگ محمد صلی الله علیه و آله کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید.

حیی گفت: ما جز دشمنی محمد صلی الله علیه و آله و پیکار با او چیزی را نمی‌شناسیم، «سلام» در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می‌بینم سر انجام ما را از این سرزمین بیرون می‌کنند، و اموال و شرف ما بر باد می‌رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می‌شوند.

این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد که، سر انجام این ماجرا را بازگو می‌کند.

تفسیر: نقش منافقان در فتنه‌های یهود- بعد از بیان ماجرای طایفه یهود «بنی نضیر» در آیات گذشته، و شرح حال سه گروه از مؤمنان در اینجا به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می‌پردازد.

نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می‌فرماید: «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشان از اهل کتاب می‌گفتند: هر گاه شما را (از وطن) بیرون کنند ما هم با شما بیرون خواهیم رفت، و هرگز سخن هیچ کس را

در باره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار شود یاریتان خواهیم نمود» (ا لم تر الى الذين نافقوا يقولون لآخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم و لا نطيع فيكم احدا ابدا و ان قوتلتهم لننصرنكم).

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: «خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند» (و الله يشهد انهم لكاذبون).

آری! همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالبا دروغگویان منافقند.

لئن اخرجوا لا يخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ينصرونهم و لئن نصروهم ليوئلا ادبار ثم لا ينصرون (۱۲)

سپس برای توضیح بیشتر در باره دروغگویی آنها می افزاید: «اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند» (لئن اخرجوا لا يخرجون معهم).

«و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد» (و لئن قوتلوا لا ينصرونهم).

«و اگر (به گفته خود عمل کنند و) یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند!» (و لئن نصروهم ليولن الادبار).

«سپس کسی آنان را یاری نمی کند» (ثم لا ينصرون).

لانتهم اشد رهبة في صدورهم من الله ذلك بانهم قوم لا يفقهون (۱۳)

در این آیه به تشریح علت این شکست پرداخته، می گوید:

«وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست» (لانتهم اشد رهبة في صدورهم من الله)

. چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصا از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

«این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند» (ذلك بانهم قوم لا يفقهون).

لا يقاتلونكم جميعا الا في قري محصنة او من وراء جدر باسهم بينهم شديد تحسبهم جميعا و قلوبهم شتى

ذلك بانهم قوم لا يعقلون (۱۴)

سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: «آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی جنگند جز در

دژهای محکم یا از پشت دیوارها» (لا يقاتلونكم جميعا الا في قري محصنة او من وراء جدر).

آری! آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه‌های محکم جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند! سپس می‌افزاید: اما این نه به خاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند بلکه به هنگامی که درگیری رخ می‌دهد «پیکارشان در میان خودشان شدید است» اما در برابر شما ضعیف (بأسهم بینهم شدید).

و در ادامه همین آیه، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته، می‌فرماید: به ظاهر آنها که می‌نگری «آنها را متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است، این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند» (تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون).

به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی‌ایمان و پیمان و وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت، دل‌های پراکنده‌ای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می‌دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی.

### كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵)

قرآن همچنان بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان را ادامه داده، و با دو تشبیه جالب، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می‌سازد. نخست می‌فرماید: داستان یهود بنی نضیر «همچون کسانی است که کمی پیش از آنان بودند (همانها که در این دنیا) طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است» (کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم).

اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای بنی نضیر داشتند؟

بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود «بنی قینقاع» می‌دانند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، آنها نیز مانند یهود «بنی نضیر» افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را تهدید می‌کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و در به دری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.

### كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶)

با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید! در این آیه به تشبیهی در باره منافقان پرداخته، می‌گوید: داستان آنها نیز «همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم» (کمثل الشیطان اذ قال للإنسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین).

منظور از «انسان» مطلق انسانهایی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته، فریب وعده‌های دروغین او را می‌خورند و راه کفر می‌پویند، و سر انجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می‌جوید! آری! چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده‌های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می‌فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می‌کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست.

### فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷)

در این آیه نتیجه کار این دو گروه: شیطان و اتباعش و منافقان و دوستانشان از اهل کفر را روشن ساخته، می‌افزاید: «سر انجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند، و این است کیفر ستمکاران!» (فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلك جزاء الظالمین).

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سر انجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است.

### يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

در این آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، به عنوان یک نتیجه‌گیری از ماجرای شوم و دردناک «بنی نضیر» و منافقان و شیطان، می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید، و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؟» (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد).

در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهایی است که از پیش فرستاده، و گر نه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.

سپس بار دیگر برای تأکید می‌افزاید: «از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون).

آری! تقوا و ترس از خداوند سبب می‌شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

### وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹)

این آیه به دنبال دستور به تقوا و توجه به معاد، تأکید بر یاد خدا کرده، چنین می‌فرماید: «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد» (و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم).

خمیر مایه تقوا دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی «اللّه» و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می‌شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سر لوحه برنامه‌های تربیتی انبیا و اولیاء قرار داشته، و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می‌سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان درنده سقوط می‌کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود! و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست.

لذا در پایان آیه می‌گوید: «آنها فاسقاند» (اولئك هم الفاسقون).

### لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

در این آیه به مقایسه این دو گروه (گروه مؤمنان با تقوا، و متوجه به مبدأ و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده‌اند) پرداخته، می‌گوید: «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند» (لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة).

نه در این دنیا، نه در معارف، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن، و نه در آخرت و پاداشهای الهی، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جداست، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوی و هوس.

و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست.

و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می‌فرماید: «اصحاب بهشت رستگار و پیروزند» (اصحاب الجنة هم الفائزون).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنهاست، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است.



لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)

اگر قرآن بر کوهها نازل می‌شد از هم می‌شکافتند! در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می‌کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده‌ترین صورتش بیان نمود در این آیه که ناظر به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت بر می‌دارد که نفوذ قرآن بقدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می‌شد آنها را تکان می‌داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می‌شنود و تکان نمی‌خورد! نخست می‌فرماید: «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید در برابر آن خاشع می‌شود، و از خوف خدا می‌شکافت» (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشية الله).

«و اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم شاید در آن بیندیشید» (و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون).

بعضی این آیه را بر ظاهرش حمل کرده‌اند و گفته‌اند: تمام موجودات این جهان، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می‌شد به راستی از هم متلاشی می‌شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می‌دانند که در توصیف گروهی از یهود می‌گوید: «سپس دل‌های شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون سنگ! و یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافت و از آنها نهرها جاری می‌شود، و پاره‌ای از آنها شکاف بر می‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا به زیر می‌افتد!»

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)

در آیات بعد به ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا- که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تأثیر عمیق دارد- می‌پردازد، و ضمن سه آیه پانزده صفت و به تعبیر دیگر هجده صفت از اوصاف عظیم او را بر می‌شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس «الله» شروع می‌شود که انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می‌گردد. می‌فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است» (هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم). در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیرمایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می‌کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود. سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می‌شود «رحمن» و رحمت خاصه‌اش که ویژه مؤمنان است «رحیم» تکیه شده، تا به انسان امید بخشد. و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳)

در این آیه علاوه بر تأکید روی مسأله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده، می‌فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست» (هو الله الذي لا اله الا هو).

«حاکم و مالک اصلی اوست» (الملك).

«از هر عیب منزّه است» (القدوس).

«به کسی ستم نمی‌کند» و همه از ناحیه او در سلامتند (السلام).

سپس می‌افزاید: او برای دوستانش «امنیت بخش است» (المؤمن).

او حافظ و نگاهدارنده و «مراقب (همه چیز) است» (المهيمن).

«او قدرتمندی شکست ناپذیر است» (العزیز).

«که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند» (الجبار).

سپس می‌افزاید: «و شایسته عظمت است» و چیزی برتر و بالاتر از او نیست (المتكبر).

از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خداست این واژه به معنی ممدوحش تنها در باره او به کار می‌رود و هر گاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است.

و در پایان آیه، بار دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده، می‌فرماید: «خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند» (سبحان الله عما يشركون).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

و در آخرین آیه سوره در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «او خداوندی است خالق» (هو الله الخالق).

«آفریننده‌ای بی‌سابقه» (الباری).

«و صورتگری» بی نظیر (المصور).

و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است، می افزاید:  
«برای او نامهای نیک است» (له الاسماء الحسنی).

و به همین دلیل از هرگونه عیب و نقص، منزّه و مبراست، «و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند» و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمردند (یسبح له ما فی السماوات و الارض).

و سر انجام برای تأکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلا آمد، اشاره کرده، می فرماید: «و او عزیز و حکیم است» (و هو العزیز الحکیم).

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر است.

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر مسأله توحید- که دو بار تکرار شده- هفده وصف از اوصاف خدا آمده است بدین ترتیب:

عالم الغیب و الشهاده- رحمان- رحیم- ملک- قدّوس- سلام- مؤمن- مهیمن- عزیز- جبار- متکبر- خالق- باری- مصوّر- حکیم- دارای اسماء الحسنی- کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.

و به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و بعد به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انوار ربانی می کند و در لابلاهی این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند.

آیات آخر این سوره آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:  
«هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود!» «پایان سوره حشر»